

# قفقاز و تراژدی لاینحل هویت ملی

سیدحسین سیف‌زاده<sup>۱</sup>

در پی تحولات بسیار سریع دهه هشتاد شوروی، بالاخره این امپراتوری طبقاتی فرو پاشید و در حوزه‌های مختلف غرب و جنوب آن پانزده کشور مستقل ایجاد شد. از آنجا که این جمهوری‌ها به اقتضای فروپاشی شوروی و نه نیازهای امنیتی جوامع مذکور، ایجاد شدند، در نتیجه ملاحظات امنیتی در شکل‌گیری این کشورها نقش نداشت. در ابتدا تصور می‌شد که هرچه جامعه سیاسی از لحاظ جمعیتی متنجان‌تر باشد، امکان ثبات این جوامع و در نتیجه منطقه بیشتر خواهد بود. در این مقاله صحت این فرضیه مورد بررسی نقادانه قرار می‌گیرد.

با تشدید مشکلات اقتصادی و معیشتی و بروز بحرانهای سیاسی - امنیتی کوتاه‌مدت و میان‌مدت، به نظر می‌رسد که مشکلات و خطرات ناشی از تعارضات هویتی در منطقه قفقاز به دست فراموشی سپرده شده است. همان‌طوری که مازلو پیش‌بینی کرده است<sup>۲</sup>، امکان دارد که فشارهای فوق‌موجب به تأخیر افتادن ظهور مسایل هویتی شود، اما سبب رفع آنها نخواهد شد. همسو با این ادعای مازلو، پیام اصلی این مقاله آن است که خاموشی دو فاکتوری بحرانهای هویتی در ساختارهای داخلی گرجستان و آذربایجان، و بین کشور اخیر و ارمنستان را می‌توان برای کوتاه مدت به فال نیک گرفت. به عکس، چنانچه این نوع خاص از بحران حل نشود - که بسیار محتمل است - در میان مدت و بلندمدت باشدت و حدت بیشتری بروز کند و منطقه را دچار بحرانهای فزاینده‌ای نماید.

۱. دکتر سیدحسین سیف‌زاده عضو هیأت تحریریه مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز و استاد دروس نظری در رشته سیاسی دانشگاه تهران است.

2. Abraham H. Maslow, «Theory of Human Motivation», *Psychological Review*, 50 (1943), pp.380-396.

انتخاب این مسأله به عنوان موضوع بحث مقاله حاضر از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که شکل‌گیری سه واحد سیاسی آذربایجان، ارمنستان و گرجستان حول محور قومی - فرقه‌ای انجام شده است. برخلاف حوزه آسیای مرکزی، تعارضات بین ارامنه و ترکیه و آذربایجان و مشکلات داخلی این سه کشور موجب سیاسی شدن قومیت‌ها و فرقه‌ها شده است. بدین لحاظ، می‌توان واحدهای سیاسی سه‌گانه فوق را تجلی قومیت‌های سیاسی شده دانست، تا واحدهای سیاسی، که به مقتضای نیاز امنیتی شکل گرفته باشند.

توجه بیشتر به ظرافت ناشی از تمایز قومیت و یا فرقه سیاسی شده با واحد سیاسی دولت ملی موجب شده تا محتوای فرضیه زودرس و خوش‌باورانه‌ای که مدعی بود تجانس جمعیتی در یک محدوده جغرافیایی خاص بهترین نوع از راههای حصول به هدف تأسیس دولت ملی است، مورد سؤال قرار گیرد. تحولات سیاسی گذشته و حال در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی حاکی از آن است که کشورهایایی که به مقتضای درخواستهای قومی یا فرقه‌ای تأسیس شده‌اند، نتوانسته‌اند به‌طور بنیادی معمای امنیت را حل کنند. تأسیس دولتهای قومی و یا فرقه - محوری چون اسرائیل در مقابل خاورمیانه اسلامی و پاکستان نشان داده است که مبانی پیشینی برای هویت سیاسی که به نیاز پسینی امنیتی جواب می‌گوید، چندان مناسب نیست. با توجه به شواهد متعدد تجربی که تاریخ در اختیار محققین سیاسی گذاشته و به‌استناد احکام و گزاره‌های منطقی ناشی از مبانی نظری، محتوای سؤالات و فرضیات این مقاله شکل می‌گیرد. سؤال اصلی این مقاله این است که تا چه حد بنیان فرقه‌ای - قومی می‌تواند مبنای شکل‌گیری هویت ملی قرار گیرد. سؤال تکمیلی این است که رابطه لایه‌های مختلف هویتی با این هویت جدید ملی چیست؟ بالاخره سومین سؤال اینکه راه مناسب و تلفیق مطلوب لایه‌های هویتی مختلف چیست؟

در پاسخ به سه سؤال اصلی و تکمیلی فوق، فرضیات این مقاله شکل می‌گیرد. مطالعات مقدماتی این پژوهشگر حاکی از آن است که دلبستگی‌های پیشینی به شکل قومی و فرقه‌ای مبنای مناسبی برای شکل‌گیری هویت ملی نیست. فرضیه ثانویه اینکه مبانی قومی -



فرقه‌ای می‌تواند در قالب نظام سیاسی مرکب قدرالی در دولت ملی ظاهر شود.<sup>۱</sup> بالاخره فرضیه آخرین اینکه هویت ملی باید به‌عنوان بالاترین مرجع هویت سیاسی و مشتمل بر هویت‌های دیگر باشد.

به‌منظور تشریح تأملات نظری فوق، بحث این مقاله را به سه گفتار تقسیم می‌کنیم. در گفتار اول، ساختار جمعیتی منطقه را به مقتضای تقسیمات قومی - فرقه‌ای مورد بررسی قرار می‌دهیم. در گفتار دوم چارچوبی مفهومی برای بحث می‌سازیم، سپس در گفتار سوم به تجزیه و تحلیل مباحث نظری خواهیم پرداخت.

### گفتار اول: ساختار جمعیتی جمهوری‌های قفقاز

در پی تحولات بسیار سریع دههٔ هشتاد شوروی، بالاخره این امپراتوری طبقاتی فرو پاشید و در حوزه‌های مختلف غرب و جنوب آن پانزده کشور مستقل ایجاد شد. از آنجا که این جمهوری‌ها به اقتضای فروپاشی شوروی و نه نیازهای امنیتی جوامع مذکور، ایجاد شدند، در نتیجه ملاحظات امنیتی در شکل‌گیری این کشورها نقش نداشت. در ابتدا تصور می‌شد که هرچه جامعه سیاسی از لحاظ جمعیتی متجانس‌تر باشد، امکان ثبات این جوامع و در نتیجه منطقه بیشتر خواهد بود. در این مقاله صحت این فرضیه مورد بررسی نقادانه قرار می‌گیرد. به‌عکس، بحث حاوی این پیام است که چنانچه قومیت و یا فرقه سیاسی شود، زمینه را برای ناامنی مداوم و نه امنیت بخشی فراهم می‌کند. ابتدا در این گفتار، به ترکیب ساختار جمعیتی پرداخته و در گفتار بعد به تحلیل خواهیم پرداخت.

روند شکل‌گیری دولت ملی در جمهوری‌های قفقاز حداقل از لحاظ اسمی به شکل طبیعی و - نه قسری یا تأسیسی - و با عنایت به همشکلی‌های بیولوژیک قومی - فرقه‌ای بوده است. قوم‌گرایی و فرقه‌گرایی و نه ناسیونالیسم سیاسی مبنای تشکیل جامعه سیاسی بود.

۱. لازم به ذکر است که طی قرن بیستم تلاش نامیمون دیگری به عمل آمد و طبقه را که مبنای معیشتی داشت سیاسی کرد. نتیجه این سیاسی شدن طبقه، تأسیس واحدهای سیاسی طبقه مینا بود. در اواخر دهه نود از قرن بیستم، مشکلات ناشی از ناسامانی‌های اجتماعی و تحول مسایل سیاسی - امنیتی به اقتصادی وضعیت رفت باری را برای این جوامع به‌وجود آورد که ناگزیر به فروپاشی نمونه عالی آن - یعنی شوروی - و کشورهای اقماری آن منجر گردید.



می‌توان تحولات فعلی را بازتاب تحولات اوایل قرن بیستم دانست. در سالهای اولیه قرن بیستم، در پرتو الهام‌گیری از انقلاب در سه کشور پُرسابقه‌تر، ایران، ترکیه و روسیه قومیت‌های منطقه قفقاز سیاسی شده و نگرش‌های واگرایانه‌ای نسبت به امپراتوری روسیه از خود نشان دادند. شخصیت‌هایی چون محمدامین رسول‌زاده<sup>۱</sup> با تکیه بر دو مفروضه اشتباه<sup>۲</sup> به سیاسی شدن قومیت آذری رأی می‌داد و آن را ناسیونالیسم می‌خواند. این نگرش قوم‌گرایانه در عمل می‌توانست به سیاسی شدن قومیت و فرق دیگر از جمله تالشی بینجامد که خود بخشی از جمعیت آذربایجان را دربر می‌گرفت. لژگی‌ها نیز که سنی مذهب هستند، و کردها نیز می‌توانستند در جریان این تمایل سیاسی‌گرایی عامل مزاحمتی برای واحد سیاسی آذربایجان شوند. اشتباه قوم‌گرایی یا ملی‌گرایی موجب شد تا عمر این جمهوری بیش از دو سال نباشد. پس از انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ به تدریج مردم آذربایجان نیز در کنار سایر اقوام تحت سلطه روسیه با سیاسی نمودن طبقه همداستان شده و به واحد سیاسی اتحاد جماهیر شوروی ملحق شدند، بار دیگر، با فروپاشی شوروی ایلچی‌بیگ بدون توجه به تمایز کارکردی بین قومیت و ملیت هویت سیاسی آذربایجان را بر مبنای سه اصل اسلامیت، گویش ترکی و مدرنیسم تعریف نمود. برخلاف دو مبنای بارز پیشینی یعنی اسلامیت و هویت ترکی، مفهوم مدرنیسم در این تعریف مشخص نیست. اشتباه ایلچی‌بیگ در آن بود که نسبت به دستاوردهای خاص مدرنیسم آگاه نبود. او نمی‌دانست که مهمترین ویژگی مدرنیسم اعمال سلطه انسان بر محیط است و واحد خاص سیاسی تحت عنوان دولت ملی به عنوان نهادی محسوب می‌شود که در نهایت این سلطه را تأمین می‌کند.

1. Tadeusz Swietochowski, *Russian Azerbaijan 1905-1920: The Shaping of National Identity in a Muslim Community* (Cambridge: Cambridge University Press, 1985).

۲. دو مفروضه اشتباه عبارت بودند از اینکه: اولاً، تورانی در مقابل ایرانی قرار گرفته، و تورانی تجلی نژاد ترک تلقی شده است. در این دیدگاه گویش به جای نژاد گرفته است. در اساطیر ایرانی، تور فرزند فریدون و پادشاه ماوراءالنهر بوده است. از اوستا و کتب دینی و پهلوی برمی‌آید که ایرانیان و تورانیان از یک نژاد بوده‌اند، منتهی ایرانیان زودتر شهرنشین و متمدن شدند و تورانیان به همان وضع بیابان‌نوردی و چادرنشینی باقی ماندند. مراجعه شود به علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه، جلد پنجم (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳) صص ۶۴۲۰-۶۴۴۱. مفروضه دوم اشتباه است که، وی تمایز کارکردی قومیت و دولت را در نظر نمی‌گرفت و به سیاسی شدن قومیت رأی می‌داد. این در حالی است که قومیت مبنای فرهنگی دارد و تجلی بی‌همتایی گروهی است، و دولت نهادی برای تأمین امنیت است.



مشکل آذربایجان به نحوی گسترده‌تر دامنگیر گرجستان شد. تعارض بین نام کشور - که تجلی قومیت خاص است - با ملیت سیاسی که تجلی نیاز امنیتی است این کشور را نیز درگیر جنگ ویرانگر در اواسط دهه ۱۹۹۰ نمود. ارمنستان نیز به مقتضای همین ساختار جمعیتی بود، که به بهانه قره‌باغ خود را درگیر جنگ با آذربایجان نمود. این جنگها، علاوه بر خرابی‌های کوتاه‌مدت، زمینه‌ساز بحرانهای بلندمدت برای این جوامع شدند.

علت تداوم و تطویل بحران در منطقه این است که، در منطقه قفقاز حدود ۵۰ گروه قومی - فرقه‌ای از سه خانواده بزرگ ایبر قفقاز، هندو اروپایی، و بالاخره آلتایی زندگی می‌کنند. علاوه بر تمایزهای قومی، این منطقه محل تلاقی دو دین بزرگ اسلام و مسیحیت است.<sup>۱</sup> گرچه ارمنستان از این مشکل مذهبی رهاست، ولی همانند دو کشور آذربایجان و گرجستان به نحوی درگیر مسایل فرقه‌ای - قومی است. همین مشکل فرقه‌ای قومی این کشور را درگیر جنگ با آذربایجان کرد.<sup>۲</sup>

بافت ساختار جمعیتی قفقاز به نحوی است که سیاسی شدن قومیتها و فرقه‌ها می‌تواند زمینه‌ساز بحران‌سازی مداوم در منطقه شود. حضور تالشی‌ها و لزگی‌های سنی در آذربایجان شیعی<sup>۳</sup>، آبخازها و اوستیایی‌ها و آجارها در گرجستان، و تفرقه‌های قومی - فرقه‌ای بین ارامنه با ترکیه و آذربایجان می‌تواند منطقه را درگیر بحرانی جاودانی کند.

تراژدی سیاسی شدن قومیتها و فرقه‌ها در حدی است که شواردن‌دازه سیاستمدار پرتجربه گرجی را به اظهار تأسف و ا می‌دارد:

«من علی‌رغم میل باطنی خود بخشی از میراث‌اسفناک گذشته خود را بدین ترتیب شرح می‌دهم و آن مسأله لاینحل آبخازها و صدها هزار نفر مردم بی‌خانمان و آواره است که با صبر و بزرگواری در انتظار کمک دولت برای یافتن راه حلی هستند که برای همه مردم

1. Karen Dawisha and Bruce Parott, *Russia and the New States of Eurasia*, (New York: Cambridge University Press, 1994), pp.336-339.

۲. اولس اسمولانسکی، «روسیه و قفقاز: مسأله قره‌باغ کوهستانی»، ترجمه قاسم ملکی، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، دوره دوم، سال پنجم، شماره ۱۵، صص ۱۸۵-۱۷۹.

۳. سوزان گلدنبرگ، «بحرانهای قفقاز شمالی»، غرور ملتهای کوچک قفقاز و نابسامانی‌های دوران پس از شوروی، ترجمه بهرام امیراحمدیان، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۵، صص ۳۴۸.



گرجستان قابل قبول باشد. مسأله دیگر مناقشه در منطقه تسکین والی<sup>۱</sup> است... اکنون شاید بتوان گفت که اقدامات خوش‌بینانه‌ای میان گرجستانی‌ها و اوستییایی‌ها صورت گرفته است که نشان‌دهنده تمایل آنها به فراموش کردن این مناقشه تفرقه‌انگیز و پیروی از همان سنت دیرینه صبر و بردباری و همزیستی مسالمت‌آمیز است»<sup>۲</sup>.

### گفتار دوم: قفقاز و چگونگی بحران هویت

تداوم و تغییر جامعه نیازمند وفاداری به دو دسته از ارزشهای پیشینی و پسینی است. این ارزشهای پیشینی (معنابخش) و پسینی (رفاه‌ساز و امنیت بخش) در نوعی تقسیم‌بندی دیگر به دو بخش فردی و نهادی تقسیم می‌شود. در جوامع چندفرهنگی که ساختار اجتماعی کشور حاوی تقسیمات قومی - فرقه‌ای از یکسو و طبقاتی از سوی دیگر است، بسیار محتمل است که هویت ملی دستخوش مشکلات عظیم و بحران‌ساز شود. به جای نهادینه شدن واحد سیاسی ملی برای تأمین امنیت ملی، چه بسا که این نهادها سیاسی شده و مبنای مخربی برای دولت ملی ایجاد کنند. سیاسی شدن قومیت، فرقه و یا طبقه خاص می‌تواند ترجمان وضعیتی باشد که در آن قومیتها، فرقه‌ها و طبقات دیگر چونان دشمن فرض شده و زمینه را برای جاودانه کردن بحران امنیت فراهم کند. این خطر در مورد کشورهای نوظهور بسیار بیش از کشورهای غربی و توسعه یافته است. مطالعات تاریخی اروپا نیز نشان می‌دهد که به لحاظ همین اشتباه تاریخی بود که فرقه و قومیت‌های مختلف در اروپا سیاسی شدند، که در نتیجه آن جنگهای صدساله و سی ساله به وجود آمد. البته پس از افت و خیزهای بسیار، نهایتاً بحران هویت حل شده و لایه‌های مختلف هویتی در پرتو هویت ملی سامان داده شد.

برخلاف جوامع غربی، که بالاخره در بلندمدت توانست بین لایه‌های هویتی گوناگون پیشینی و پسینی و فردی و نهادی تلفیقی مناسب ایجاد کند، کشورهای قفقاز هم‌اکنون با هجوم ناخواسته این تعارضهای هویتی روبرو هستند.

1. Teskinvali

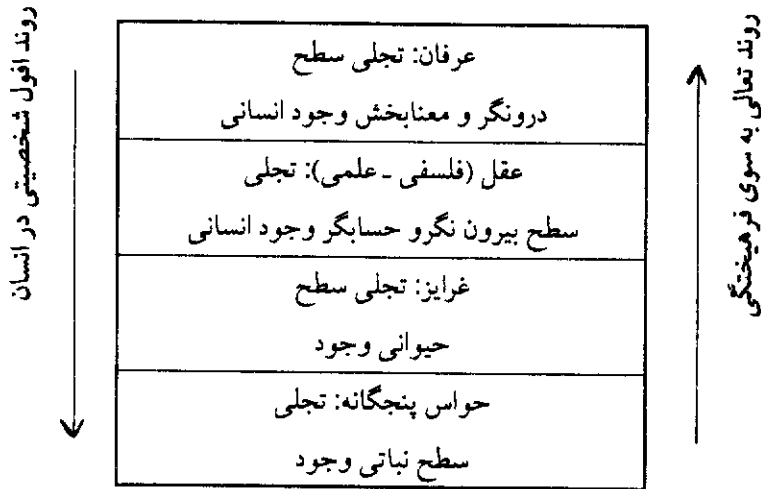
2. Narrated by *Human Development Report*, by UNDP in Georgia (1996), Introductory Remarks.



با هجوم و غلبه ارزشهای پسینی که از طریق وسایل ارتباط جمعی به منطقه قفقاز دمیده می‌شود، به نظر می‌رسد که این منطقه در معرض مخاطرات ناشی از تعارض لایه‌های هویتی قرار گیرد. جامعه‌ای که پس از هفتاد و چهار سال اعمال هویتی پسینی طبقاتی برای ساختن انسانی طبقاتی دچار فروپاشی شد، و با این فروپاشی زمینه‌ساز بازگشتی چشمگیر به هویت‌های پسینی قومی - فرقه‌ای در آذربایجان و گرجستان شد، این دل‌نگرانی را به وجود می‌آورد که گفته‌های هانتینگتون مبنی بر برخورد تمدنها<sup>۱</sup> را مصداقی تجربی باشند. این جوامع بدون آمادگی برای ورود به دنیای پیچیده‌ای که عرصه تعامل و تلفیق دو دسته از ارزشهای پیشینی و پسینی است، بسیار امکان دارد که از خود عکس‌العمل واگرایانه نشان دهد و منفعلانه بدرون خویش بخرند. این بازگشت منفعلانه به درون خویش را می‌توان بنیادگرایی معرفتی کرد که جلوه‌ای ارتجاعی دارد و با اصولگرایی تفاوتی بنیادی دارد. دستیابی به وضعیت اصولگرایی که در آن دو حرکت فرهنگی و تمدنی در آن به شکل تقویت بازسازانه ارزشهای پیشینی همراه با تقویت نوسازانه ارزش پسینی واقع شود دور از دسترس می‌نماید. مطالعات فلسفی و تعریفی نویی از شناخت انسان لازم است که بتواند زمینه را برای این تحول فراهم کند. این تعریف باید ناظر بر نیازهای انسانی نیز باشد.

در تعریف از شناخت انسان، این نگارنده معتقد است که انسان با چهار واکنش شناختی معرفتی می‌شود که بعضاً پسینی، بعضاً پیشینی و بعضاً پسینی - پیشینی هستند. مثلاً نگرش شهودی ناشی از عرفان عمدتاً پیشینی و اعتقادی است. به عکس مسایل عقلی در دو سطح فلسفی و علمی عمدتاً پسینی است و وصف‌کننده و یا مفسر محیط بیرونی است. همچنین غرایز و حواس انسان که به ترتیب تجلی و جلوه حیوانی و نباتی در انسان هستند نیز ماهیتی متفاوت دارند و به ترتیب تجلی نگرش پیشینی - پسینی و پسینی - پیشینی در انسان هستند. به تصویر زیر توجه شود:





با عنایت به سطوح فوق در وجود انسانی می توان جوامع را تقسیم بندی کرد. معمولاً دوران اولیه و پیشینی - سنتی جوامع، تجلی وجود نباتی انسان است - در این سطح حتی حب و بغض های غریزی تعریف نشده اند. عکس العمل های انسانی تجلی دادوستد ناخود آگاه حسی است. عکس العمل ها از تداوم و عمق برخوردار نیستند و به شکل فعل و انفعالات لحظه ای خود می نمایند. جوامع وحشی در بعضی از نقاط آفریقا و آمازون و اسکیموها را می توان در این مرحله قرار داد. قرآن کریم این موجودات را پست تر از انسان معرفی می کند. «چشم دارند و نمی بینند، گوش دارند و نمی شنوند. قلب دارند و تفقه نمی کنند، آنان مانند حیوان هستند و بلکه بدتر»<sup>۱</sup>. در اینگونه از موجودات انسانی تحرک حواس تابعی از محرکه های بیرونی است. در نتیجه پایداری چندانی در رفتار این گونه از انسانها مشاهده نمی شود.

فرا تر از این وضعیت، زمانی است که انسان به سطح سامان غریزی وجود می رسد. اینگونه از انسانها به سطحی در فعالیت وجودی می رسند که سامان غریزی وجود خود را به شکل حب و بغض و تمایز قومی، تمایز نژادی و یا انواع نیازهای حیوانی نمایش می دهند. معمولاً اینگونه از انسانها را می توان بنیادگرا نامید. به لحاظ ماهیت درونی غرایز، نوعی درونگرایی پایدار در رفتار ایجاد می شود. اینگونه از انسانها با درونگرایی غریزی و نوع

۱. سوره ۷، آیه ۱۷۸.





شناختی که دارند، پایداری رفتاری حُب و بغضی از خود نشان می دهند. رفتار خارجی تابعی از فشارهای درونی و نسنجیده انسان است. بنیادگرایی به این فشار درونی قداست می بخشد. ارزش‌گرایی پیشینی در این مرحله فرو انسانی و به‌طور دقیق لایه حیوانی انسان است، و معمولاً حالت موضعگیری علیه هموعان غیرهمشکل است: مردسالاری، زن‌سالاری، قوم‌گرایی و فرقه‌گرایی منفی از تجلیات این نوع موضعگیری است. فرقه و یا قومیت سیاسی شده را تجلی این مرحله از تکامل انسانی می دانیم.

مرحله اولیه انسانی با عقل علمی و فلسفی آغاز می شود. عقل علمی مبنایی بیرون‌نگر برای رفع نیازهای رفاهی دارد. عقل فلسفی مبنایی هستی‌شناسانه دارد، تا با وجودشناسی جایگاه انسانی را در عرصه محیط و چگونگی تبیین و تعامل او را با محیط جهت دهد. به‌رحال در این مرحله انسانی است که ارزشهای پسینی به خلاقیت انسان زمینه می دهد. با تحول در عرصه محیط، انسان ضمن ارائه تعریف از خود، به نهادسازی خلاقانه دست می زند. برخلاف عکس‌العملهای طبیعی فوق، عکس‌العمل عقلی قسری (فراطبیعی) است. انسان به طبیعت سامان می دهد و آن را مطلوب‌تر می کند. هویت‌های ملی و طبقاتی از این مرحله از شناخت انسان خودنمایی می کند. محیط‌سازی به‌جای مقهور محیط خارجی و یا داخلی وجود شدن جلوه این مرحله از شناخت نسبی است. در این مرحله است که تعارض بین دو دسته از ارزشهای پسینی - پیشینی (حواس تحریک شده توسط محیط) و پیشینی - سنتی (غرایز معطوف به محیط) با ارزشهای پسینی - پیشینی (طبق قرارداد) ناشی از عقل تعارض پیدا می کند. چالش‌های نوساز معمولاً در این مرحله آغاز می شوند.

فراتر از این مرحله، نگرش عرفانی و فرامحیطی انسانی است - انسان از زندانهای دو محیط داخلی و خارجی به‌طور نسبی رها می شود و با نگرش نرم‌افزاری عرفانی به شکل عشق و هنر حواس، غرایز و عقل را به استخدام معنا می کشد. این مرحله چیزی است که در ادیان الهی قولش در قیامت و محشر داده شده است: زیرا قیامت و محشر زمانی است که انسان قدرت قیام و قدرت حشر و زندگی را پیدا می کند. پساتجددگرای غربی نوید آن را در آینده نزدیک می دهند.



## گفتار سوم: تجزیه و تحلیل مسایل هویتی در قفقاز

حال می‌توان از لحاظ نظری نسبت به رابطه فرد و نهاد اشاره کرد. به لحاظ نیازهای فوق‌نهادهای گوناگون ارتباطات، قومیت، دولت ملی و طبقه، و امت انسانی شکل می‌گیرد. پیش‌از هر چیز انسان با دو نوع وفاداری فردی و نهادین روبرو می‌شود. آثارشیتها به فردگرایی و انسان‌گرایی ضدنهاد، و نهادگرایان نظریه سیستمها به‌ویژه به نهادگرایی غیرشخصی رأی می‌دهند. علاوه بر این، چگونگی صورت‌بندی نهادهای فوق‌مسأله‌ای است که هم‌اکنون جامعه قفقاز را با بحران هویت روبرو کرده است. در واقع سیاسی شدن قومی - فرقه‌ای در این منطقه، در بالکان، در ترکیه و ... را باید ناشی از این مشکل دانست. دورکیم<sup>۱</sup> و فروم فروپاشی نظم سنتی (پیشینی) و شکل‌گیری نظم مدرن را جولانگاه تعارضی و حشتناک می‌داند. به نظر دورکیم چنانچه این بحران حل نشود زمینه برای سرگشتگی اجتماعی و یا خودکشی فردی فراهم می‌شود. فروم نیز این وضعیت را عامل مؤثری برای بروز «بی‌کسی» انسانی می‌داند.<sup>۲</sup> در قفقاز چنانچه به این مسایل اجتماعی و نیاز فلسفی برای تعریف توجه شود، به احتمال زیاد شاهد بروز سیاسی شدن قومیت، فرقه و طبقه علیه نهادهای مشابه و در عرض نهاد سیاسی دولت ملی خواهیم بود.

چگونه می‌توان این معما را حل کرد. مک‌لین در این مورد با عنایت به تمایزهای نقشی و کارکردی اظهار می‌دارد که نظامهای اجتماعی نیازهایی دارند و می‌توان نهادها و اقدامات را بر حسب کارکردهایی که برای بقای جامعه دارند، از یکدیگر بازشناخت.<sup>۳</sup> براساس این نگرش کارکردی، نویسنده این مقاله با اصالت قایل بودن برای فردیت بی‌همتای انسانی، نقشهای یکسان‌نگر نهادی را در خدمت او تعریف می‌کند. بنابراین نهاد ساختاری مداوم و قداست‌یافته برای خدمت به‌وجود و یا رفاه انسان است. در مورد قفقاز به لحاظ آنکه مسیحیان دست بالا دارند، برخلاف دنیای خاورمیانه اسلامی، فلسفه سیاسی می‌تواند مبنای اولویت‌بندی نهادها، به شرح زیر باشد:

1. Emile Durkheim, «On Mechanical and Organic Solidarity», and «Anomic Suicide», in *Theories of Society*, eds, Talott parsons, etal, (New York, 1965), pp.208-218, 916-928.

۲. اریش فروم، گریز از آزادی، ترجمه عزت‌اله فولادوند (تهران ۱۳۵۳)، صص ۱۴۳-۲۰۷.

3. Jain Mclean, *Oxford Concise Dictionary of Politics*, (Oxford: 1996), pp.196-7.

- دولت ملی، فراترین نهاد که مبنای امنیت‌ساز دنیایی است؛  
 - فرقه دینی، مبنای جهت بخش زندگی و معنابخش فرامادی  
 - قومیت، مبنای تمایز فرهنگی و معنابخش به زندگی بیولوژیک  
 - طبقه، مبنای معیشتی که در قالب احزاب سیاسی تجلی می‌یابد

تقسیم‌بندی فوق دارای دو فایده است. اول اینکه با ابهام‌گیری از کارکردگرایی، کار ویژه هر نهاد را مشخص می‌کند. این امر موجب می‌شود تا جایگاه فعل سیاسی در دولت ملی قرار گیرد، و فرقه، قومیت و یا طبقه به عنوان موضوع فعل سیاسی معرفی شوند. چنین تعریفی از سیاسی شدن نهادهای غیرسیاسی جلوگیری کرده، و در نتیجه از زمینه‌سازی برای جوادانه شدن تهدیدات امنیتی و تقدیس خشونت جلوگیری می‌کند. امنیت امری سکولار و غیرقدسی محسوب می‌شود، و بدان لحاظ ابزاری برای تعارضات قومی - فرقه‌ای - طبقاتی نمی‌شود. البته دستیابی به تنظیم روابط نیازمند تعریفی فلسفی است.

علاوه بر شناسایی این تمایز کارکردی، ردیف کردن مبانی نهادی فوق در قالب ذکر شده مهم است. نهاد دولت فراگیر مطرح می‌شود که جولانگاه حفظ و حمایت از نهادهای دیگر برای خدمت‌دهی به فرد و جمع انسانی است. نهادها تجلی پیوستگی انسانها به یکدیگر، به مقتضای نوعی تعهد داوطلبانه است. تبعیت انسان از الزامات نهادی، در طول تبعیت او از اراده خویش است. و نهاد باید به طریقی سامان یابد که این بی‌همتایی و خودانگیختگی فردی را تقویت کند و نه سرکوب. سیاستهای فرهنگی قومی - فرقه‌ای در قالب دولت‌های محلی در یک نظام سیاسی فدرالی حل و فصل می‌شود، و نیازهای معیشتی و طبقاتی در قالب احزاب ملی.

با توضیحات فوق مشخص می‌شود، که مبنای ساختار اجتماعی - فرهنگی متکثر در دولتهای ملی قفقاز حفظ می‌شود. هم‌اکنون بیش از ۱۲۰ کشور چندقومی - چند فرهنگی در دنیا وجود دارد.<sup>۱</sup> به گزارش گیر، در همه این جوامع میل به واگرایی و سیاسی شدن مشاهده نمی‌شود. بسیاری از آنان مایل به کسب حقوق برابر (یعنی سیاست قومی و یا سیاست فرقه‌ای) در درون نهادهای ملی موجود می‌باشند، و نه آنکه خواهان قومیتها یا فرقه‌های سیاسی شده باشند.<sup>۲</sup>

۱. تدرابرت‌گر، «برخوردهای فرقه‌ای و امنیت جهان»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌های ۱۱۵-۱۱۶ (فروردین - اردیبهشت ۱۳۷۶)، صص ۵۴-۵۹

2. Ted Robert Gurr, «Peoplo Against States. Ethnopolitical Conflict and the Changing world System», *International Studies Quarterly*, (September 1994), passim.

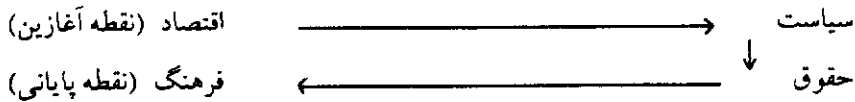
با تحولات شتابنده نظم نوین جهانی، سؤال فرعی این مقاله این است که وضعیت این جوامع چند فرهنگی و چند فرقه‌ای قفقاز چگونه ممکن است. در مورد چنین کشورهای مستعد آشوب، نظریه پردازان دموکراسی هم چنین پیشنهاد می‌کنند که ثبات به تغییر تقدم یابد. از آنجا که به تجربه مشخص می‌شود که دموکراسی یک واقعیت اجتناب‌ناپذیر تاریخی است، پیشنهاد این دسته از نظریه پردازان آن است که دموکراسی هم‌انجمنی و گروهی جایگزین دموکراسی فردگرا شود. در این نگرش ثبات بر تغییر اولویت و تقدم می‌یابد. بدین وسیله امید می‌رود که تعارضهای قومی و فرقه‌ای در قالب دولت ملی حل و فصل شوند.<sup>۱</sup> به طور تشریحی طرفداران حقوق عمومی و قانون اساسی گرایانی که تمایلات نو محافظه کارانه دارند، راههایی را برای حل و فصل مشکلات قومی - فرقه‌ای در دولت ملی مطرح می‌کنند. از جمله آنکه لیپهارت چهار مکانیسم و نوردلینگر شش مکانیسم زیر را برای رفع مشکلات مزبور در قالب دولت ملی پیشنهاد می‌کنند: ائتلاف نخبگان گروههای مختلف، امتیازدهی، امتحانات تناسبی، سیاست‌زدایی از جامعه، فدرالیسم، و توی متقابل.<sup>۲</sup> نگرش نو محافظه کاری افرادی چون لیپهارت و نوردلینگر با دو ذهنیت محافظه کارانه دیگر از سوی هانتینگتون و پارسونز مواجه است. هانتینگتون بعدها خوش‌بینی نو محافظه کاران قانون اساسی‌گرا را تا حد زیادی نفی می‌کند. پیش‌بینی نظری او بر «برخورد تمدنها» ناظر است. این نگرش حاکی از آن است که گرایشات قومی - فرقه‌ای و فرهنگی به احتمال زیاد زمینه‌ساز تعارض و برخورد فرهنگی می‌شود.<sup>۳</sup> پارسونز نیز از جمله محافظه کاران نظریه سیستمهاست. او نیز احتمال می‌دهد که در جوامعی که تعارض فرهنگی وجود داشته باشد، بسیار احتمال دارد که عرصه بحران باشد. در نتیجه او دو نوع الگوی تحول را پیشنهاد می‌کند که به نام مدل ثبات و مدل تحول مشهورند. وی هر جامعه سیاسی را حاوی چهار نهاد اقتصادی، سیاسی، حقوقی، و فرهنگی می‌داند. در مورد جوامع باثبات تصور او این است که جوامع می‌توانند بدون دغدغه خاطر تحول را از اقتصاد شروع کنند و به دیگر حوزه‌ها به ترتیب تصویر زیر تسری دهند.

1. Colin H. Williams, and Eleanor Kofman (eds.) *Community Conflict and Nationalism*, (London and New York, 1989), p.1.

2. Arend Iijphart, *Democracy in Plural Societies*, (New Haven and London 1980), pp.51-103, and E.A. Nordlinger, *Conflict Regulation in Divided Societies*, (Cambridge, 1977), p21FF.

3. Samuel P. Huntington, «The Clash of civilizations», *Foreign Affairs*, Vol.72:3 (Summer 1993), pp.22-40.

### مدل تحول در جوامع استوار



در نظر پارسونز، مدل تحول در جوامع ناستوار شکل معکوس می‌گیرند. ابتدا باید مشکل فرهنگی حل شود، سپس حوزه‌های کارکردی دیگر به شکل زیر فعال شوند.

### مدل تغییر در جوامع ناستوار



در نظر پارسونز هریک از نهادهای تابعه فوق دارای کار خاصی است. فرهنگ به همبستگی معنوی جامعه می‌انجامد و حقوق همبستگی بیرونی را تضمین می‌کند، نظام تابعه سیاسی زمینه را برای نیل به هدف، و اقتصاد کار ویژه انطباق‌گرایی نظام سیاسی را به‌عهده دارد. به‌رغم آنکه پارسونز به‌طوری زیبا تمایزهای کارکردی را شناسایی و به آن لحاظ تجویزات خود را صادر می‌کند، به نظر اینجانب نوع پویای متمایز تحول مزبور که مورد توجه پارسونز قرار گرفته است. در واقع می‌توان پویاهای تحول درونی هریک از دو نهاد فرهنگ و حقوق را با پویای موجود در دو نهاد سیاسی و اقتصاد متفاوت دانست. توجه می‌شود که در اینجا سخن از پویای مطرح است و نه نهاد. هم نهاد سیاسی و هم نهادی اقتصاد دارای پویای برون‌گرا هستند. این دو نهاد موظفند سلطه انسان را بر محیط بیرونی محقق کنند. این در حالی است که نهاد حقوقی و فرهنگی کارکردی درون‌گرایانه برای تحکیم امور دارند. می‌توان کارکردهای این چهار نهاد را از لحاظ پویای به دو دسته تقسیم کرد: کارکرد حفظ الگویی (معنوی یا پیشینی) و کارکرد تغییر انطباقی (معیشتی و یا تحکیم سلطه انسان بر محیط). چنانکه از نامگذاری مزبور برمی‌آید، پویای مناسب برای کارکرد حفظ الگویی برای معنابخش است و پویای مناسب برای کارکرد تغییر انطباقی رفاه بخش و امنیت‌ساز است. دو روند

متضاد انقباضی و انبساطی تفسیرکننده این دو پویا است: حفظ الگویی نیازمند تحکیم انقباضی است و تغییر انطباقی نیازمند تحکیم انبساطی است. یکی گرایش درونگرا دارد و دیگری نگرش برونگرا. از تعامل این نهادها و پویاها می‌توان عرصه جامعه را چنان سامان داد که تداوم و تغییر همراه با ثبات مطلوب باشد.

### خلاصه مباحث و نتیجه‌گیری

تحولات خونین در گرجستان و بین آذربایجان و ارمنستان این دل‌نگرانی را به وجود آورده است که مبدا پیش‌بینی هانتینگتون درست از آب درآمد و تلاش‌های نو محافظه‌کاران در قالب قانون اساسی‌گرایی نتواند ثبات‌ساز باشد. با مشاهده چنین تعارض استکباری بین دو تئوری و دو واقعیت در دو موقعیت جغرافیایی قفقاز و اروپای شمالی، به نظر رسید که مطلب باید مورد تأمل نظری قرار گیرد. پس از مروری بر موقعیت فرهنگی - اجتماعی متکثر قفقاز، تئوری‌های لازم برای سامان بخشی به این جوامع مورد بررسی اجمالی قرار گرفت. نهایتاً با بهره‌گیری از نظریه‌های کارکردگرایی و دموکراسی هم‌انجمنی، و تلفیق آن با دست یافته‌های فلسفی و نظری راه‌حلهایی ارائه شد. با وصف تمایزهای کارکردی بین نهادهای مختلف ملی، قومی، فرقه‌ای و طبقاتی تأکید شد که دولت ملی می‌تواند مبنای جامع و فراگیر برای امنیت انسانی در قفقاز باشد. تمایلات فرهنگی به دو شکل فرقه‌ای و قومی قابل جاگرفتن در درون دولت ملی فدرال است. به‌جای سیاسی شدن قومیت و فرقه که زمینه‌ساز ناامنی جاودانه است، مدل فدرال راه را برای سیاستهای قومی و فرقه‌ای فراهم می‌کند و نهاد ملی را به کار ویژه امنیت‌سازی می‌گمارد. طبقه نیز می‌تواند از طریق حزب نیازهای معیشتی را سامان دهد، به‌جای آنکه با سیاسی شدن زمینه را برای توتالیترسم فراهم آورد. امید می‌رود با عنایت به این راه‌حلهای، و توجه به دو پویا مستعارض انقباضی - معنابخش و انبساطی - امنیت و رفاه‌بخشی که در پایان مقاله داده شد، زمینه برای بازگشت ثبات در منطقه قفقاز فراهم آید.